الحمد لله العظیم والصلوٰة علی رسوله الکریم

که این اوراق چند دلپسند

[illegible]

مختصر تفصیل
خلفاء نبیل

و[illegible]

در مطبع علوی محمد علی بخش خان [illegible] طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

نُثني لِمَن تَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِاَخَصِّ فَضْلِهٖ وَاَعَمِّهٖ وَنُثْنِيْهٖ عَلَى الْاَفْضَلِ الَّذِيْ تَفَضَّلَ الثَّلٰثَةَ عَلٰى
ابْنِ عَمِّهٖ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَالرَّابِعِ الَّذِيْ دَمَغَ الْمُفَضِّلَ لَهٗ اِيَّاهُ بِسَلِيْطِ فَمِهٖ
وَاَصْحَابِهِ الظَّاهِرِيْنَ وَالْاَوَّلِ وَالثَّانِيْ وَالثَّالِثِ الَّذِيْ اصْطَبَغَ فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ
بِبَسِيْطِ دَمِهٖ وبعد هذا این سطری ست چند و شطری دلپسند بر سبیل استعجال در رد عقائد بد اہل خیال
حسب ایمای بعضی عظمای پھلواری مدظله العالی الباری که تقریر ایشان را البسیط تحریر کشیده در پیچ ارسال نماید
ومن الله المامول ان يوقعه في حيز القبول فاقول وبحوله اصول قال المستفتي الاعظم

چه میفرمایند علمای شریعت و طریقت ما اہل السنة والجماعت در حق کسیکه خود را از اہل سنت و جماعت وا نماید

اقول بحول الاعلم در ین شطر زبان حق انما یند خود را از اہل سنت و جماعت و فرقه بنظر می آید یکی مموهه عجب
و دیگری مستفوهه عیب گو که آنها در پرده تقیه و تزویر ستم بر جان بیچاره اہل سنت می نمایند و اینها بلباس ما غلات ما
حضرات چشت ملایک سرشت بجرده تو ریه و تدبیر در ایشان می آیند حال ایشان بدتر از ان بد کیشانست احیای
عزاداری و ایما بتعزیه برداری شعار دارند و بخاک بیزی و خاشاک بیزی سرو کار نوحه و بکا و رد مور و د سب و تبرا
صبحه و مسدا هر جا موجود بدعت مذمومه را سنت معلومه فهمیده اند و سنت معلومه را بدعت ملومه دیده اند نه از
دینیات خبری و نه بر یقینیات نظری بسیاری ازین زواری و بیشماری ازین عیاری در حدود لکهنو موجود
بلکه خود در لکهنو مشهود که با وصف دعوی حدیث دانی و معرفت کتاب آسمانی بتقلید پیران و بیتاسی ابن آن
گرفتار اقسام خرافات و جزافات هستند عقیده مستفسره ایمان ایشانست بلکه ایمان ایشان را نشان هر آنها
هر دو فرقه از اہل سنت نیند گو در زی و لباس ایشان زیند ــــ بهر رنگیکه باشد جامه پوشند من انداز
قدت را می شناسم قال المستفتي الاعظم در عقیده خود تفضیل حضرت علی بر اصحاب ثلثه یعنی حضرت ابوبکر صدیق
و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان رضی الله عنهم دهد یا گوید که تفضیل حضرات ثلثه بترتیب خلافت صرف در
امور سیاست مدن ست نه تفضیل از جهت دیگر فضائل و نه در امور باطنیه ست یا گوید که در ولایت باطنی
اصحاب ثلثه را دخل نیست یا گوید که این اصحاب ثلثه را از خلافت فضیلت شد نه از سابق اقول بحول الاعلم مخفی نماند که
ظاهر ازین عبارت دو جا تکرار بی فائده اتفاق افتاده یکجا در قولش که در ولایت باطنی الخ و دوم جا در قولش

این صحابه ثلثه را از خلافت زیرا که قول اول وقولش که نه در امور باطنی صراحةً وقول ثانی وقولش که تفضیل
حضرات ثلثه بترتیب خلافت صرف در آخر اشارةً اتحاد معنی وارد مگر آنکه در اولین باجمال ودر آخرین بتفصیل اتفاق
پیدا کرده آید بهر حال بعد رفع قضیه تکرار خلاصه تقریر آنستی نادر اربچند امور راجع میگردد یکی اعتقاد افضلیت
جناب مرتضوی بر حضرات ثلثه خلفای نبوی دوم اعتقاد افضلیت حضرات ثلثه بترتیب خلافت صرف در سیاست مدنیه
نه از سابق سوم اعتقاد افضلیت جناب رابع از جهت دیگر فضائل ودر ثلثه نه از آنجهت چهارم اعتقاد افضلیت
آنجناب در ولایت باطنیه واعتقاد عدم افضلیت ثلثه در آن پس هر یکی ازین اعتقادات اربعه نامشروع است
وعند الشرع باطل ونامسموع امّا اول از آنکه در تفضیل شیخین بر ختنین هیچکس را از اهل سنت کلامی نیست چه صحابه
وتابعین وائمه اربعه مجتهدین وسائر مسلمین از صوفیه ومتکلمین ومشایخ زمین قرناً بعد قرنٍ اجماع کرده اند
برینمعنی که شیخین فیما یحصل به فضیلة عند الله افضل از ختنین اند واین اجماع واتفاق ایشان اعظم ست از اجماع
واتفاقی که ایشان بر اثبات شفاعت شافع المذنبین در حق اهل کبائر وخروج ایشان از نار دار البوار وقتال
خوارج وضلال روافض ومن یحذو حذوهما من فسقة الاشرار نموده اند آری در تفضیل جناب ذی النورین بر جناب
ابو الحسنین بعضی از محققین را در اول وهله توقفی وترددی بوده آخر کار چون حقیقت حال بر ایشان هویدا وآشکار گردید
نوبت رجوع ایشان بجانب مذهب جمهور رسید حتی نطق لسانه بالصدق واعترف بنفسه من لم یفضل
عثمان علی علیّ فقد ازری بالمهاجرین والانصار وما ادری باجماع علما والامصار ولهذا در مبتدع وعدم
مبتدع بودن مخالف این عقیده از امام احمد دو روایت آمده ارجحهما واشهرهما الاول کما هو مبسوط فی موضعه
وبالجمله هرگاه تفضیل ثانی الختنین بر اولهما بپایه ثبوت نرسد تفضیلش بر احد الشیخین یا شیخین چه رسد حالا هر که
براه خلاف ماثور جمهور رود در حقیقت از اهل سنت نیست گو خود را از اهل سنت وانماید دوم از آنکه سخن فهمی
صاحب این عقیده باطله معلوم شد که شاید از کلام متکلم والافضلیة بترتیب الخلافة فضائل ثلثه را بسبب سیاست مدنیه
در روی محصور فهمیده وشنیده یا در کتب معتبره ندیده که فضیلت حاصله ایشان بعد الخلافة بسبب سیاست مدنیه
دیگر است وفضیلت حاصله در ایشان قبل الخلافة که همان سبب انعقاد خلافت ایشان گردیده دیگر است اول
نه محتاج بیان است که خودش معترف بآنست لیکن بیان ثانی آنکه افضلیت ایشان از بدو اسلام ایشان تا ابتدا
انعقاد خلافت اگر ثابت نباشد سائر مدعیین خلافت از مهاجرین وانصار فضلا عن عترة الرسول المختار
در دعوی خودها متساویة الاقدام باشند وهو کما تری پس ثابت شد که افضلیت ایشان در هر حالت قبل الخلافت
وبعد الخلافت متحقق ست بلکه بطریق اولی او اول بیّن چنانچه ثبوت اینمعنی در قرآن واحادیث موجود اما القرآن فقوله تعالی
ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی والمساکین والمهاجرین

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
واین آیه باتفاق محققین در حق حضرت صدیق رض نزول نموده که او را خداوند تعالی بلفظ اولو الفضل یاد فرموده و آن
الاحادیث فما فی تیسیر الوصول عن ابن عمر رض قال کنا نفاضل بین الناس زمان رسول الله صلی الله
علیه وسلم فنقول ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ولا ینکر ذلک علینا وعنه کنا فی زمن رسول الله
لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی لا نفاضل بینهم و سوم
آنکه مراد از افضلیت موجوده در کلمات متکلمین اکثر ثوابا عند الله باکتساب من خیر آمده لا لانه اقرب نسبا واشرف وما
ذلک درینصورت مراد از جهت دیگر فضائل اگر قرب و قرابت و نسب و شرافت باشد خود از نفی لا لانه اقرب نسبا الخ صحیح گر
واگر امور باطنیه باشد از لفظ وما اشبه ذلک از هم پاشیده قال فی العقائد الجلالیة والذی وقع الاختلاف فیه
هو الرجحان من حیث الثواب لا الرجحان من حیثیات اخر فلا ینافی ذلک رجحان الغیر
فی احاد الفضائل الاخر ولا فی مجموع الفضائل من حیث المجموع حاصل که افضلیت متنازع فیه
درینجا بمعنی کثرت ثواب است که آن جزای طاعت وعوض عبادت باشد چنانکه عند اطلاق الافضلیة همین معنی متبادر
نه قرب قرابت و نسب و شرافت و نه امور باطنیه که عبارت از رجحان در سعادت شهود است و سیاتی معنی هذا الرجحان
فی الاتی و چهارم از آنکه ولایت باطنیه غالبا بر سه معانی می آید یکی علم باطن مخالف علم ظاهر چنانکه مذهب قرامطه است
پس حاشا که جناب رابع متصف باین ولایت بوده باشند فضلا عن الثلثة زیرا که در اتصاف باین ولایت تعطیل شریعت
لازم می آید و بجای خود مفروغ عنه است که طریقتیکه مخالف شریعت باشد اعتبار وی را نشاید دوم صفات قلبیه که آنرا
طریقت گویند چون زهد تقوی خوف خشیت و غیرها که بحسب استعدادات مختلفه بالآخر باعث بر ظهور کرامات و صدور خوارق
عادات میشود پس درین صفت تخصیص جناب رابع وجهی ندارد چه حضرات ثلثه بافضلیت از غیر خود درین صفت
نزد محققین معلوم اند بوجهیکه آینده بخوبی معلوم خواهد شد سوم رجحان در سعادت شهود که در مقابل کدام چیز نیست زیرا که
اهل باطن از ارباب مجاهدات و اصحاب ریاضات که معبود حقیقی را عبادت میکنند ازین عبادت مقصود نه رجای ثواب است
نه خوف عذاب بلکه مقصود ایشان آنست که بهمه وجوه دانند که آن معبود تعالی شانه و تعظم برهانه مستحق عبادت است
و بس نه هیچ چیز دیگر انعم کس و این نعمتی است که لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر اشارت بآن میکند
ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ پس این قسم فضیلت علی ما فی کتاب النواقض لظهور الروافض مبحوث
عنها نیست زیرا که مجهول است پس بنا برین نتوان گفت که فلان من حیث الباطن افضل است از فلان درین صورت
اتصاف بافضلیت بلا در علم خیر البریة بدین فضل نامتوجه در حیز خفاست فلا خفاء فی سخافة قوله نه در امور باطن فافهم واستقم قال
المستفتی الاعظم پس بر معتقدین این هر دو اطلاق تفضیلیه مخالف اجماع هست یا نه اقول بحول الاعلم بر معتقدین

این اعتقادات فاسده اطلاق تفضیلیه و خلاف اجماع بر جای خود ست هر که با وجود عقیده حسن ظن دارد نزد من این هردو از
اهل هوا و مخالف اجماع علما و از رافضی سنی نما محسوب خواهد شد که هردو ضال اند و مضل و بر ایشان خوف کفر ست
با خود کافر اند زیرا که از روی مسئله تقیه نماز پس ایشان مکروه است بشدت کراهت یا فاسد یا باطل و ذلک جزاء الظالمین
فقال المستفتی الاعظم بینوا توجروا اقول بحول الاعلم وقد بینتنا بیانا شافیا لا مزید علیها
وبرهانات وافیات یرجع الیها فاجرنا الله جزاء الماجورین وما اسئلکم علیه من اجر
ان اجری الا علی رب العالمین این ست جواب لفظی آن مستفتی حالا براه اصل این مبحث
میپویم و حقیقت حال را پوست کنده میگوییم که تحقیق افضلیت مبحوثه موقوف ست بر معرفت دو چیز یکی صفات
کمالیه پیغمبر که از جهت پیغمبری در وی حاصل اند دوم تشبه با آن صفات کمالیه اول چون علم کامل و عمل بی ریا و مراعاة
اقسام سیاستها و دعوت خلق بسوی خدا و نشر دین بعلم و کتاب فی الآفاق و اعتاق که این قسم معاملات را شریعت
خوانند و همچنین صفات قلبیه که بهمان مقصود اصلی ست و این قسم حالات را طریقت دانند دوم هر چه حاصل شوانده شد دیگر
بهمین طور که در علم مثلا ایمان و تصدیق قلبی و صحبت دائمی و فراست صادقه و کیاست حاذقه و امثال آنها
از وی ظهور نماید و در عمل امر معروف و نهی منکر و تربیت مردم بموعظت و خطب نهجی از وی صدور فرماید که در
نفوس و ذوات مردم اثرها پیدا نماید و در مراعات اقسام سیاستها که عبارت ست از تهذیب اخلاق و تدبیر
منزل و سیاست مدن بوجهی معامله کند که امت بروی مختلف و از وی متخلف نگردد و تا سفید و بیرون سیل صنوف
انعمن رماح کار سرانجام یابد و هنگام جنگ و جهاد نصرت دین و رعایت حقوق مسلمین بقدر شفقت ایشان
مطمح نظر باشد و در دعوت خلق بسوی خدا خود بخود مشرف باسلام شود تا بدیدن حال و شنیدن مقال او جمعی
از مخالفین این شرف یابند و شوکت اسلام و عزت مسلمانان دو بالا گردد و چون نوبت بجهاد و عناد رسد او را در
حل و عقد و جمع رجال و قمع و قتال اهل کفر و ضلال دخل کمال باشد و در نشر دین بعلم کتاب و سنت علمیکه از پیغمبر
علیه السلام فرا گرفته است از قرآن و حدیث در ترویج آنها سعیها بکار برد و در امصار و اقطار مشهور و منتشر
گرداند تا واسطه باشد در پیغمبر و امت او و قرآن را در نماز و خارج نماز تلاوت کند و در احادیث مرویه از پیغمبر باشناخت
طرق روایات و انسداد ثغور اختلافات باجماع و اجتهاد اهتمام نماید و در انفاق و اعتاق در زمان پیغمبر و بعد آن نیز تا
بر بذل مال و استخلاص عبید از دست کفار بد مآل و مبارزت با اخوان و اقران و امثال آن آماده باشد و در صفات
قلبیه بر خوف و خشیت و رجا و بیم و رضا و تسلیم و ورع و تقوی و زهد که عبارت از اعراض از دنیا و ما فیها از تقلل در معاش
و لذات ست همگی نظر دارد تا کرامات عجیبه و خوارق غریبه از وی مشاهده شوند پس هر کس که باین اسلوب متصف بود
بالصفات سبعه پیغمبر بنصیب خواهد شد البته از ترتب فائده بر آن تا گر بیست این فائده را ثواب گویند که مشتهر ست

و هرگاه فی ثواب و ثواب مساوات ممتنع است فلا محاله بملاحظهٔ همان صفات بینهما تفاوت خواهد بود خواه تفاوت نوعی که
ظهور آنها در صناعت مخصوصه بحسب اغراض طبقات امم انفع واتم واقع خواهد شد بنسبت بظهور آنها در بعض نوع
آخر خواه تفاوت مقداری که در بعض آن صفات بکثرت یافته خواهند شد و در بعض دیگر بقلت قسم اول چون صفت علم منقول
که حفظ آن باعتبار خروج از احتمال اشتباه و تعارض انفع ست از سرعت انتقال ذهن بماخذ مسئله چه یکه اوثق باشد
درین علم از روی حفظ و ضبط بهتر ست از آنکه فهم ثاقب دارد و دران اوهام راه یابند و همچنین ست شجاعت که گاهی
شاذ و نادر سیما باشد که برای تو تدبیر مهمات سر انجام یابند و گاهی یلاند که بشمشیر و تیر معظمات باختتام انجامند با نسبت
بخلافت کبری اول انفع ست بنسبت بثانی و قسم دوم چون صفات کثیره متفاوته خلفای راشدین که بعضی از انها
عنقریب مذکور میشود و این هر دو قسم تفاوت نیز از ترتیب فائده ضروری دارد و این فائده را اکثریت ثواب نامند که معبر است
از افضلیت درین صورت هر که افعال و اعمال او متحقق شود باکثریت ثواب همان فاضل باشد لیکن فاضل درینجا حضرت ابوبکر است
زیرا که افعال و اعمال او از محبت خالصه پیغمبر و ملازمت صحبت و فنای کلی در رضای وی بوجهیکه در هیچ حال او را مخالفت پیدا نه شد
و جانفشانی و بذل مال و جاه در حب آنحضرت و افشای اسلام و غیرها متحقق ست باکثریت ثواب پس حضرت عمر زیرا که افعال
و اعمال او از قیام بحمل و عقد ملت و تمهید اسلام در اقطار و اکناف با ملاحظه تعظیم دین و صاحب دین و غیرها اقرب الی الثواب است
باول پس حضرت عثمان زیرا که افعال و اعمال او از اعانت بمال در انجام نفس هنگام ثوران داعیه شهوت و غضب با حفظ
و اقرار نور طهارت و عبادت و تلاوت و صله ارحام و حسن سلوک با هر و فلذه کبد خیر الانام و غیرها اقرب است بدوم پس
حضرت علی زیرا که افعال و اعمال او از ذکاء ثاقب و سرعت انتقال ذهن بماخذ مسئله در قضایا و فتاوی و شجاعت و قرابت
قریبه با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و غیرها قریب است بسوم بدلیل آنکه هر یکی ازین صفات مترتبه هر یک ازین حضرات
بحسب حاجات طبقات امم و اکثریت از غیر فیما بینهم علی وجه الاتم بظهور آمده و بر تحقیق همین و همین مدار فضلیت است
وهما تحققا فی الثالثة بترتیب خلافتهم اکمل ما تحققا فی الرابع فثبت ان افضل البشر بعد نبینا
صلی الله علیه و سلم ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضوان الله علیهم و ازینجاست که در نصوص قطعیه
این افضلیت اشارة بترتیب نیز منصوص فرموده اند قال الله تعالی لَا یَسْتَوِی مَنْ اَنْفَقَ قَبْلَ الْفَتْحِ
وَقَاتَلَ اُولٰئِکَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوْا وَکُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ
الْحُسْنٰی از محمد بن فضیل مرویست که نزلت فی ابی بکر لانه اول من انفق المال علی رسول الله فی سبیل
الله و اول من قاتل فی الاسلام و گویند که نفقه کنندگان بعد فتح حضرت عمر و حضرت عثمان بودند چه از جناب رابع نفقه
مروی نشده نه قبل فتح و نه بعد آن و یؤیده الترتیب فی الافضلیة ما فی سنن ابی داود من حدیث ابن عمر قال کنا
نقول و رسول الله صلی الله علیه و سلم حی افضل امة النبی بعده ابوبکر ثم عمر ثم عثمان و کذا کشاهد کما روی الحکم ابن حجل

عن علی رضی اللہ عنہ انہ قال لا یفضلنی احد علی ابی بکر و عمر الا جلدتہ حد المفتری و از محمد بن حنفیہ مرویست کہ
پرسید او از پدر بزرگوار خود علی بن ابی طالب کہ یا ابت من خیر الناس بعد رسول اللہ قال ابو بکر قال ثم
قال عمر قال ثم انت قال انا رجل من المسلمین و چون افضلیت شیخین مستلزم افضلیت ذی النورین است پس
حضرت ایشان نیز افضل باشند بر جناب مرتضوی و لہذا درین روایت سوال از فضیلت جناب عثمان حاجت ندا شت
فتم المرام و ما احسن الوفاق بین التصریح و الاستلزام باقی ماند درینجا بحثی باشد دمۂ قلیلہ کہ بعد ملاحظۂ مرام و احاطۂ اطراف
کلام بتعداد فضائل چند جزئیہ در جناب مرتضویہ و عدم اعتداد آن در خلفای ثلثہ مصطفویہ تشبث مینمایند و براہ غلط
یا تغلیط می رایند و ایشان بعضی متقشفانند از ناظرین کتب احادیث و غیرہا کہ جز و مراقیت بکشف حقیقتی نبردہ اند
بدو سبب یکی آنکہ در طی مراحل جمع مختلفات و منع شتات کہ از اساتذۂ فن میسر تواند شد درین مسئلہ خصوصا و در
مسائل دیگر عموما دست و پا گم کردہ اند دوم آنکہ بر شنیدۂ شبہات مفتن طوسی و شیخ حلی از متقدمین قاصرین و تنبیہات
موسی جایسی و کنتوری از مستحدثین معاصرین فریب خوردہ رقبۂ تقلید بر ربقۂ تکمید ایشان محکم بستہ اند ہر چند مقام مقتضی
بسط در کلام ست اما بحکم ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ بنقل یک از ہزاری و اندک از بسیاری من بعد تہدید آن بنابر تشحید
اذہان اخوان شرح میدہیم و منت بر اہل ایمان می نہیم لیکن میگوییم کہ آن اہل شقشقہ در اسفار روز برخود منزلور و مذکور
نمودہ اند کہ فضائل دینیہ ہمگی در سہ چیز محصور اند یکی نفسانیہ چون ایمان و علم ظاہر و علم باطن و زہد دوم بدنیہ چون
قیام شبینہ و صیام روزینہ و بذل و جہاد سوم خارجیہ چون شرافت نسب و قرابت با سرور کائنات علیہ و علی آلہ التحیات
والتسلیمات پس ہر یکی ازین صفات ثلثہ و امثال آنہا کہ در تحت فضائل ثلثۂ مذکورہ باشد بر وجہ کمال بالامزید علیہا
منحصر و موجود ست در جناب ابو الحسنین نہ در شیخین فضلا عن ذی النورین لاجرم جناب رابع افضل باشند بر ثلثہ
و ہو المدعا ہذہ ملخصات من تقریراتہم و ملتقطات من تحریراتہم اقول باللہ التوفیق و بیدہ اعنۃ التحقیق ہرگاہ
فضائل نفسانیہ از قبیل مقاصد اند و فضائل بدنیہ و خارجیہ از قسم وسائل درینصورت فضائل بدنیہ را وقتی اعتبار است
کہ از فضائل نفسانیہ صدور یابند و الا لازم آید کہ نماز و جہاد و انفاق مثلا بغیر ایمان و بلا نیت نماز معتبر باشند و نیز
فضائل خارجیہ وقتی اعتبار دارد کہ سبب ترقی شود در حصول فضائل بدنیہ و الا لازم آید کہ پسر کافر کدام نبی بر پیغمبر مسلم
کدام غیر نبی افضل باشد پس بالذات فضائل نفسانیہ بکار ست و لہا الاعتبار و ہیچ شکی نیست کہ ہر کہ درین فضائل
مشروحہ اکمل است ہمان افضل ست حالا بنظر انصاف و دور از اعتساف ملاحظہ باید کرد کہ درینہا کدام از ینہا بمرتبۂ
اکملیت رسیدہ است کہ متصف بافضلیت گردیدہ پس بعد تتبع کتب فن دریافتہ میشود کہ اگرچہ در ریاست
فضائل ثلثہ حضرات اربعہ شرکت دارند اما بترتیب خلافت خود ہا سابق از لاحق در افضلیت فائق بر اعلی اند
و دلیل این دعوی از بیان ہمان امثلۂ ثلثہ تحت فضائل ثلثہ بتفصیل واضح تواند شد فاقول مخفی نماند کہ ہر یکی

از این صفات تسعه تو زیبا از دو نوع خالی نیست مثلا ایمان دو نوع ست یکی انفع فی الحال دیگری انفع فی المآل
وهمچنین علم ظاهر یکی شرایع ست دیگری علم حوادث از جفر جامعه وغیره وهمچنین علم باطن یکی تهذیب باطن ست
بصحبت وغیره دیگری معارف دقیقه از مسئله وحدت وجود وغیره وهمچنین زهد یکی حقیقی ست از کم رغبتی در لذات مالیه
وبدنیه واولاد واقارب وحواشی دیگری شرعی وهمچنین قیام شبینه یکی محققه مشهوده دیگری مقدره مجوزه وهمچنین صیام
یکی مدروحه ودیگری مقدوحه وهمچنین بذل یکی سرا وعلانیة سخا دیگری عدم احدهما یا عدم کلیهما وهمچنین جهاد
یکی بتدبیر ومال وشمشیر دیگری بشمشیر دون المال والتدبیر وهمچنین شرافت نسب وقرابت با پیغمبر یکی بعیده دیگری قریبه
پس در هر یکی ازین انواع هیژده گانه ۱۸ انواع اولیه اینها در فضیلت وحصول مزیت اکمل واتم واقع شده است
وآنها بترتیب خلافت در خلفاء ثلثه ماثور اند چنانکه انواع ثانیه در جناب رابع مشهور تفصیل این اجمال وتحلیل این اشکال
آنکه ظاهر ست وبر اهل علم ماهر باهر که فی الحال در ان زمان بمجرد ایمان آوردن حضرت ابوبکر بدعوت ایشان حضرت عثمان
وطلحه وزبیر وسعد بن وقاص وجمعی کثیر شرف اسلام اندوختند ورسم وراه آن آموختند وهمچنین بمجرد حصول ایمان
حضرت عمر ونکول ایشان از ادیان دیگر عزت اسلام وشوکت دین بین الانام شروع گردید واعلای کلمة الله بموقع
رسید وهمچنین هنگام ایمان حضرت عثمان بغمایش وحق نمایش ایشان باوجود تحمل ایذای عم خودش بابت ایمان
بسیاری از بدکیشان شرف اندوز اسلام شدند پس ایمان این حضرات فی الحال انفع واقع شده وبا ایمان حضرت علی
فی الحال این امور صورت ظهور نه بسته زیرا که جناب ایشان در اوائل حال از حیات ابوطالب لغایت وفاتش بجهت
خوف وسنین وسوف او بر اظهار ایمان واعلان قدرتی نمیداشت تا بدعوت وبیان چه توان پرداشت وحال علم شرایع
اصحاب ثلثه امری نیست که اخفا توان کرد چه کمال حضرت ابوبکر درین علوم بجای رسیده بود که بحضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قضا مینمود وفتوی میداد وامر ونهی میفرمود تا آنکه استحقاق استخلاف در نماز واقامت مناسک قبل حج پیغمبر سابق بهم رسانید
واصحاب ثلثه وغیر ایشان بلا انکار درین کار اقتدا واتباع اختیار کردند وبعد پیغمبر در اکثر مسئله که خودش حکم فرموده
چون حصه جد واخوة احدی دران خلاف واختلاف ننموده وسعیدا حضرت علی نیز بعض حدیث را از وی آموخت
وتصدیق کرد چنانچه در بعض سنن موجود ست عَنْ عَلِیٍّ رض قَالَ كُنْتُ اِذَا سَمِعْتُ مِنَ النَّبِیِّ صلعم حَدِیْثًا نَفَعَنِیَ اللّٰهُ
بِمَا شَاءَ اَنْ يَّنْفَعَنِیْ مِنْهُ فَاِذَا حَدَّثَنِیْ غَیْرُهُ اِسْتَحْلَفْتُهُ فَاِذَا حَلَفَ لِیْ صَدَّقْتُهُ وَحَدَّثَنِیْ اَبُوْبَكْرٍ
وَصَدَقَ اَبُوْبَكْرٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلعم مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّیْ رَكْعَتَيْنِ
يَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ اِلَّا غَفَرَ لَهٗ ولهذا در صحیحین از ابو سعید آمده که كَانَ اَبُوْبَكْرٍ اَعْلَمَنَا بِالنَّبِیِّ صلعم پس این قسم امور
دلالت میکنند بر غایت علم وبراعت صدیق اکبر وهمچنین موافقت علم حضرت عمر بنصوص از موافقت علم حضرت علی
بیدا نهایا باکثریت ماثور ست چون مسئله خلیه وبریه وعدت متوفی عنها زوجها تا آنکه علمای حرمین وبصره وکوفه ترجیح داده اند

قول حضرت عمر را بر قول حضرت علی و لهذا ابن مسعود نه عشر علم را بذات حضرت عمر موجود پنداشته و در یک عشر باقی سائر
مردم را شریک داشته و همچنین علم حضرت عثمان از جمع قرآن و استنباط قراءات از رسم خط آن قرآن در یافت بخلاف
حضرت علی که هرگز بمرتبه علم شیخین نرسیده و نه قرآن را بسلک جمع کشیده و لهذا در حفظ مجتمع و یادگرفتنش تمام عمر [illegible]
هنوز در مردم قیل و قال است و نسبت و اختصاص جفر جامعه و همچنین مصحف فاطمه و نطاقه و غیرها بذات پاکش مثل نسبت
و اختصاص احکام نجوم در رعود و بروق و قرعه و رسائل اخوان الصفا و الکدر و غیرها که منسوب بحضرت امام جعفر [illegible]
همه باطل و بی اصل است زیرا که در مسند احمد از ابو الطفیل مرویست که فرمود حضرت علی ما خصّنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
بشیءٍ لم یعمّ به النّاس کافّةً و بر تقدیر صحت نسبت و ثبوت آن مستلزم قدح است نه موجب مدح تا مثبت
افضلیت باشد فافهم و حال تهذیب باطن شیخین بصحبت و غیر آن پس نزد ارباب ظاهر و باطن هر دو [illegible]
از صدور و ظهور آثارش که کرامات و خوارق عادات است چون خواب دیدن حضرت صدیق در اوائل ایمان و در
وقت وفات بسند غریب و حدیث زیادت طعام بروایت بخاری و قصه ساریة الجبل باتفاق صحت آن و ماجرای
رود نیل بسند غریب لا باس به و امثال ذلک و همچنین کرامات جناب عثمان بسیار منقول شده اما مثل کرامات جناب علی
نزد محققین بطریق نقل صحیح ثابت نشده کذا قالوا و نسبت و اختصاص مسئله وحدت وجود بجناب مرتضوی اصلی ندارد
چه در صحیحین از انجناب مؤکد بقسم مرویست که والّذی خلق الحبّة و برء النّسمة ما عهد الی النّبی صلّی الله
علیه وسلّم شیئًا لم یعهده الی النّاس الّا فهمًا یؤتیه الله فی الکتاب پس در طبقه صحابه و تابعین
و تبع تابعین بحث ازین مسائل اصلا نبوده و از متاخرین آنانکه بآن قائل شدند مستند ایشان صرف مکاشفت است
نه معرفت نقل و حال زهد حقیقی اصحاب ثلثه مشهور و بر هیچکس مستور نیست چه حضرت ابوبکر همگی مال خود را فی ذات الله صرف گردانید
و مستضعفین مومنین را که بدست کفار نابکار بانواع تعدی و تعذیب اسیر و گرفتار بودند بصرف کثیر وارهانید و در خلافت
خود توسع در مال بیت المال نفرمود بلکه هرچه از سهام و مغازی از عطیه نبی حجازی یافته بود آنرا هم مصروف بیت المال نمود
و کدام جاریه نگرفت و احدی را از خویشاوندان بر نواحی بلاد اسلامیه عمان حضرموت بحرین یمامه طائف مکه معظمه
و سائر اعمال حجاز نه گماشته و کسی را از فرزندان خود با وصف لیاقت بر استخلاف مقرر نداشته حتی برای عیال چیزی
از عقار و اموال بطریق مدد معاش هم نگذاشته و همچنین حضرت عمر در بعض خصائل این هر دو شریک وی بوده و فردی را بر
ممالک محروسه مذکوره و هم بر مصر و شام و فرس و خراسان و غیره نفرستاد الا النعمان بن عدی را آنهم او را بزودی معزول ساخت
و همچو عبدالله پسر خود را نیز سزای خلیفه نفرمود و از قسم املاک منقوله و نامنقوله برای معاش او و معاش دیگر اعقاب ترک ننمود
و همچنین انفاق و اعتاق حضرت عثمان ماثور است و کم رغبتی از لذائذ خصوصا عدم اراده تزوج دختر کافر بر دختران نبی [illegible]
مشهور و بر انجام نفس که در ایام فتنه بتحمل بسر برده و چه قدر خون جگر که نخورده بر واقفان آثار و عارفان اخبار مشهور

بخلاف جناب رابع که در بیجا توسع تمام در مال بهم رسیده بود و ازان چیزی فی ذات الله صرف نگردیده و پشیزی در
بیت المال نرسیده تا بدیگر الفاق و اعتاق چه رسد محمد پسر خوانده به مصر تعیینات گردیده و دز اقربا از اولاد حضرت
عباس عم خیر الناس عبد الله به بصره و عبید الله به یمن و قثم به مکه و معبد به مدینه مقرر شدند و جعده ابن جبیره که
پسر ام هانی بنت ابی طالب همشیره زاده خودش بوده حکومت خراسان یافت و حضرت امام حسن اکبر اولاد که بهمانا
استخلافش باعث خنکی چشم و راحت جان ما سنیان تواند بود بخلافت منصوب فرموده شدند و عزم بالجزم شد
که دختر ابو جهل لعین بر دختر سید المرسلین آورده شود بعد شکایت زهرای بتول از حضرت رسول بغضب تمام ارشاد شد که
وَاللهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُوْلِ اللهِ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللهِ عِنْدَ رَجُلٍ اَبَدًا اِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّيْ يُرِيْبُنِيْ مَا
رَابَهَا وَيُؤْذِيْنِيْ مَا اٰذَاهَا و چهار زوجه و نوزده ام ولد سوای خدم و عبید و بست و چهار اولاد از ذکور و اناث بحساب
آمدند و برای ایشان در حالت حیات و بعد ممات ضیاع و عقار مهیا گردانیده شد و از بغاة و عداة خودش از مارقین بیشک
مامور القتال بودند و از قتال ناکثین و اهل صفین که بقول مالک و احمد و غیرهما ابن اقبیل قتال فتنه بوده تقاعدی و تحملی نرفته
پس درین هر دو قسم زهادت که هر یکی ازینها محمود ست و اول مخصوص بثلثه و ثانی بجناب رابع موازنه باید نمود و چشم پوشی
از تفرقه میان احمد و محمود نشاید فرمود و حال قیام محققه مشهوده شیخین بروایت ابو قتاده در سنن ابو داؤد و ترمذی
انچنین مرویست که شبی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بخانه ایشان تشریف آورده ملاحظه فرمودند که حضرت ابو بکر در نماز سست
و پست تر میخوانند و حضرت عمر نیز در نماز ست و بلند تر میخوانند صبحش حضرت پیغمبر از سبب پستی و بلندی قراءت پرسیدن فرمودند
حضرت ابو بکر بعرض رسانید که قَدْ اَسْمَعْتُ مَنْ نَاجَيْتُ يَا رَسُوْلَ اللهِ حضرت عمر بعرض پرداخت که اُوْقِظُ الْوَسْنَانَ
وَاَطْرُدُ الشَّيْطَانَ يَا رَسُوْلَ اللهِ حضرت پیغمبر ارشاد فرمودند که يَا اَبَا بَكْرٍ اِرْفَعْ مِنْ صَوْتِكَ شَيْئًا وَيَا عُمَرُ
اِخْفِضْ مِنْ صَوْتِكَ شَيْئًا و کثرت قیام بعبادات شبینه انچه که از حضرت عثمان از نماز بانیاز بی نیاز و تلاوت قرآن
و غیر آن ثابت ست حاجت بیان ندارد تا آنکه صفحه فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ از خون شهادتش رنگین
و رشک نگارستان چین سلاطین گردیده و سر مو از عبادات ب جهید رونه بجید و حقیقت قیام شبینه جناب مرتضوی در صحیحین و غیرهما
ضد این قیامها مذکور ست باینکه شبی پیغمبر خدا بخانه حضرت زهرا تشریف فرمودند آن مقدسه و حضرت علی را در منام بقصد آرام
یافتند سر بالین توقف فرموده آگاه نمودند که اَلَا تَقُوْمَانِ تُصَلِّيَانِ حضرت علی گفت يَا رَسُوْلَ اللهِ اِنَّمَا
اَنْفُسُنَا بِيَدِ اللهِ اِذَا شَاءَ اَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا حضرت پیغمبر بویان وَكَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا
گویان جانب دولتسرا باز گشتند پس این حدیث دلیل صریحیست بر خواب شبی و بابت الفاظ بر مجادله با حضرت نبی مگر
آنکه گویند که بمقتضی خفتن و یا بسبب آن سخن گفتن عبادت شب تا طاعت رب بوده باشد و پس و حال صیام محمد و حضرت شیخین
موقوف بر دریافتن صیامهما اشهر و عمر ست پس صیام ماه و عمر آنست که حضرت پیغمبر بضمن تعداد خصال حمیده خود میفرما

کرانی اصوم وافطر واقوم وانام واتزوج النساء فمن رغب عن سنتی فلیس منی وهرگز ثابت نیست که
حضرات ایشان در بجا آوری صیام مشروعه مخالفت این سنت سنیه قصداً و بالنیه کرده باشند و تلاوت قرآن و کثرت
صیام و صلوة حضرت عثمان حاجت بیان ندارد آری از صیام مقصود حرمت مثل صوم وصال همه ایشان ممتنع بوده اند
اگر جناب مرتضوی مرتکب آن بوده ارتکاب بنامشروع فرموده این مستوجب قدح است نه موجب مدح و الحق که
کثرت ازواج و اولاد آنجناب مانع این قدر صیام و قیام است فتامل و حال بذل حضرت ابوبکر از الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سراً وعلانیة خود ظاهر است که این کریمه در حق وی نزول یافته و قتیکه
تصدق نمود چهل دینار ده در شب و ده در روز و ده در نهان و ده در عیان و حضرت عمر آنقدر انفاق فرموده که بعد
شهادتش درمی چند بروی قرض برآمده و حضرت عثمان در خریدن بیع ساریه والحاق آن در مسجد و خریده دادن
بیر رومه که انفاق نمود و بشارت ما ضر عثمان ما عمل بعد الیوم شنود اول دلیل است بر بذل وی مال
از جناب ابوالتراب این قسم ایثار و انفاق منقول نشده مگر قصه تصدق خاتم در حالت نماز و حکایت تصدق طعام
در لیالی معدوده پس آنهم اگر بپایه تحقیق رسد باکرم و همت ثلثه چه در زمان نبوت و چه بعد آن زمان باید سنجید
و کمی و بیشی مابین هر دو نمی باید دید قصه عقیل ابن ابی طالب و مغاضبت او با آنجناب بابت عدم عطا و تمکین
کم معاشی و خروج او بسوی معاویه و لحوق بوی مؤید این حال و شهید هذا المقال است و حال اقسام ثلثه جهاد حضرات ثلثه آنکه پیغمبر
علیه السلام در باب امور تدبیر دائماً که با شیخین اصحابا که با ذوالنورین مشاورت نموده اند و بران کار فرموده اند
و تیسیر آن از جناب ابوالحسنین مروی نشده و از همین جا بوده که از نتایج حسن رای و ثمرات تدبیر صائب
حضرات ایشان باسیاری از کفار جنگ و جهاد قائم بوده و بیشتری از بلاد معظمه و عباد محترمه بضبط اسلام آمده
و در عهد خلافت جناب ولایت مآب با خود منازعت و موازعت پیش بوده غزو جهاد بالکلیه منعدم نموده
تا بجهی که بعضی قصبه و دهات فضلاً عن البلاد القصیرة و اعظم السوادات به تسخیر نیامده و همچنین در جهاد بمال که
در غزوه تبوک حضرت ابوبکر جمیع مال خود را صدقه نمود و حضرت عمر نصف مال و در جیش عسره حضرت عثمان سیصد شتر با
شتر و پنجاه اسپ که تجهیز فرمود از جناب مرتضوی این قسم منقول نیست آری آنچه درین قسم از وی منقول است این است
که محمد بن کعب قرظی روایت میکند که قال علی لقد رأیتنی مع رسول الله صلعم وانی لاربط الحجر علی
بطنی من الجوع وان صدقتی الیوم لاربعون الفا رواه احمد و جهاد بشمشیر دون المال والنفس
باتفاق محققین بجای خود مقرر است که حضرات ثلثه درین قسم جهاد هم پیش قدم بوده اند و در میدان مسابقت
گوی ناهم ربوده الا جناب ثالث که در غزوه بدر از حضرت ایشان بسبب بیماری و تیمارداری جگرگوشه پیغمبر تخلف واقع شد رو داده
و در جمله آن ان لک اجر رجل ممن شهد بدراً و سهمه اتفاق افتاده و همچنین در غزوه حدیبیه که حسب الحکم

حضرت پیغمبر برای صلحی در مکه معظمه فرستاده بودند و در غیبت ایشان بیعت دست داده پس درین قسم چهار
اگر غلبه و فضیلت جناب مرتضوی بر ثلثه خلفای نبوی بپایه ثبوت رسد مثل غلبه و فضیلت براء بن عازب که صد کس را
از پهلوانان کفار تنها کشت و در غزوه موته که نه قبضه شمشیر ابدار بدست خالد ابن ولید شکسته و مقتولین او
از حد احصا گذشته خواهد بود درین صورت جز شجاعت یلانه که کمتر از شجاعت شاهانه باشد دیگر جوابی نخواهد بود
و حال شرافت نسب و قرابت با حضرت پیغمبر آنکه هیچ شک نیست که اصل شرافت نسبیه و قرابت قریشیه در حضرات
هم موجود ست مع فضل زائد وهو القرب فی المدفن والمبعث والدخول فی الجنة پس اگر
جناب مرتضوی با حضرت نبوی قرابت قریبه میداشت شیخین را قرابت و قربت هر دو حاصل بوده اگر آنجناب را
زوجه بود مثل فاطمه شیخین هم دختران بودند مثل عایشه و حفصه که در عصمت و طهارت تا اولی چند آیه متصله نزول یافته
و در شان ثانیه حضرت جبریل صوامة قوامة فرموده و جناب ثالث را دو زوجه بودند مثل رقیه و کلثوم و اگر آنجناب
داماد پیغمبر ست عثمان هم داماد پیغمبر و اگر آنجناب ذو النور ست عثمان ذو النورین ست و علی هذا القیاس
من امثال القرابة والقربة فی افاضل الناس و بالجمله ازین بیان صاف دور از اعتساف
کالشمس علی رابعة النهار روشن و آشکار شد که در فضائل احادیه و فواضل تعدادیه هم حضرات ثلثه را بر
جناب رابع فضیلت و مزیت حاصل ست و هذا هو المطلوب وان شق علی المفضل المشفوق المحجوب فیا اولی الالباب
و یا ایها الاحباب تفکروا وعلی تحقیقنا هذا اشکروا وَلَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و بعد ذلک الَّذِينَ سَعَوْا فِي
آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ حالا باقی نماند دیگر با تفضیلیان گفتگوی و نه گفتگوی
ایشان را روی مگر آنکه در نظر بعضی ظاهر بینان بهمین که بلباس اهل سنت در آیند و بنا بر رفع خجالت خود تهمت
نصب و خروج نمایند لیکن چه اندیشه اینجا حساب پاک ست از محاسبه چه باک در مقابل خصم این قسم الزام رسم
قدیم ست و الا سوگند بخدای علیم وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ که عقیده و نقیده من فقیر سراپا تقصیر
ایمان مخصوص و اذعان باین منصوص ست که پیغمبر راستگو تبلیغ فرماید أَحِبُّوا اللهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ مِنْ نِعَمِهِ
وَأَحِبُّونِي لِحُبِّ اللهِ وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي لَا يُحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يُبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ مَنْ أَطَاعَ
عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي و خود از آنجناب ولایت مآب مروی ست که ألا
وَيَهْلِكُ فِيَّ مُحِبٌّ مُطْرٍ لَيْسَ فِيَّ وَمُبْغِضٌ مُفْتَرٍ يَحْمِلُهُ شَنَآنِي آینده اگر زبان اهل زبان
بگویم سلامت نرسم من خود چه کسم

نظم

قیل ان الاله ذو ولد | قیل ان الرسول قد کهنا
ما نجی الله والرسول معا | من لسان الوری فکیف انا

و انا العبد المنتشر لا فواه والمشتهر
علی الالسنة والافواه بحیث لا یحتاج الی تصریح اسمه ومسماه وتشریح القابه

ولما حصل له متمناه ووصل الى متبغاه حررت هذه السطور
فى رق منقش حين ما كنت نزيلا بجلكنة ثم رحيلا منه بلا مهلة
الى اللكهنو البنة بأ ابيا ومن لا محيص منه قبل التحرير ولا رخيص عنه الا
بعد التسطير وهو السكرم الاعظم والمعظم الافخم الذى يلوح من كفه
لوح الفتح والفتوح لا زالت يداه باسطة باشاعة النعم وما برحت
مناه قاسطة الى اذاعة الكرم وقد اتفق الافتتاح بهذه الاسطر
فى السفر والاختتام فى اخر الصفر الذى منتهاه اول الربيعين
سنة تسع وثمانين بعد الالف والمائتين من هجرة
رسول الثقلين من مكة الى المدينة اللتين تدعان
بالحرمين الشريفين زادهما الله شرفا ما دام
ينطق بالشهادتين وعلى ساكن اوليهما حيا
وراقد ثانيتهما ميتا الصلوة والسلام
الاتمان الاكملان بهما ينال
بالمغفرة والرضوان فباى الاء
ربكما تكذبان ايها الثقلان
اللذان احدهما نحن
معاشر الانس وثانيهما
المعشر الجان
والعاقبة للمتقين
واخر دعوانا
ان الحمد
لله رب
العالمين